

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مناقشه در کلام مرحوم خوئی

بحث رسید به مانع دوم که ملاحظه فرمودید مرحوم آقای خوئی فرمودند شما وقتی که برائت از اکثر را - یعنی از تقييد اقل به اکثر را - اصالة البرائة در آن جاری می‌کنید، این اثبات نمی‌کند که تکلیف به اقل تعلق پیدا کرده و در نتیجه علم اجمالی شما انحلال پیدا نمی‌کند که در بحث روز گذشته توضیح دادیم که ایشان فرمودند چون مانعی که در اینجا وجود دارد، یعنی آن تقابلی که بین اطلاق و تقييد وجود دارد تقابل تضاد است و در تقابل تضاد از نفی يك ضد اثبات ضد دیگر نمی‌شود.

در بحث گذشته ما مانع اولی که ایشان بیان کردند را رد کردیم و باز این نکته را تذکر می‌دهیم که اشکال مهم ما از آن دو اشکالی که به مرحوم آقای خوئی کردیم این بود که ما در بحث اجرای اصول عملیه دیگر کاری نداریم به اینکه غرض مولا حاصل می‌شود یا نمی‌شود؟ به عبارت دیگر ایشان می‌فرمود با اجرای برائت از اکثر ما نمی‌دانیم غرض به اقل تعلق پیدا کرده یا نه؟ اشکال ما این بود مگر اجرای اصل برائت مقید است به اینکه غرض محقق باشد؟ مسئله‌ی غرض يك امر عقلی است و آن را باید در اصالة البرائة عقلی مطرح کرد، اما الآن می‌خواهیم اصالة البرائة شرعی را جاری کنیم. اصالة البرائة شرعی مقید به تحقق غرض نیست.

اما مانع دوم؛ به نظر می‌رسد اینجا حق با مرحوم آقای خوئی قدس سره است، منتهی به این بیانی که ما الآن تکمیل می‌کنیم؛ اگر بگوئیم که علم اجمالی انحلال پیدا نکرده شما چطور اصالة البرائة را می‌خواهید جاری کنید؟ یعنی عدم انحلال علم اجمالی مانع از برائت عقلی بود، می‌گفتیم هر جا علم اجمالی هست عقل احتیاط را لازم می‌داند و دیگر مجالی برای قبح عقاب بلا بیان نیست، همین مانع الآن هم موجود است، یعنی الآن کسانی که مثل نائینی و مرحوم آخوند می‌گویند علم اجمالی انحلال پیدا نکرده اینها چطور می‌خواهند اصالة البرائة را جاری کنند؟ به عبارت دیگر طبق مبنای مشهور، نه آن مبنایی که ما اختیار کردیم. طبق مبنای مشهور با وجود علم اجمالی اصول عملیه در هیچ طرفی از اطراف علم اجمالی جریان ندارد. اگر بگوئید اقل یقینی است و اکثر مشکوک، می‌گوئیم این متفرع بر انحلال است، یعنی کسی می‌تواند این حرف را بزند که اقل یقینی است و اکثر مشکوک و در اکثر بخواهد برائت را جاری کند که انحلال را پذیرفته باشد، اما اگر کسی بگوید انحلالی نیست و ما نمی‌دانیم يك وجوبی آمده یا به اقل تعلق پیدا کرده یا به اکثر! متیقن و یقینی هم نداریم، علم اجمالی اینجا وجود دارد، انحلالی هم در کار نیست. اگر علم اجمالی هست دیگر مجالی برای جریان اصالة البرائة نیست.

طبق این بیان ما اصلاً کاری نداریم که نسبت بین اطلاق و تقييد تضاد است یا عدم و ملکه است که مرحوم نائینی قائل است؟ ما می‌گوئیم وقتی شما می‌گوئید علم اجمالی باقی است و انحلال ندارد، دیگر يك اقل یقینی و اکثر مشکوک نداریم، لذا مجالی برای جریان برائت نقلیه نیست و در مورد مانع دوم حق با مرحوم آقای خوئی است و کسانی که قائل‌اند به اینکه در اقل و اکثر ارتباطی

علم اجمالي انحلال پیدا نمی‌کند، نمی‌توانند برائت جاری کنند. روی مبنایی که ما از ابتدا اختیار کردیم که به نظر ما اصل عملی علی نحو التخییر جریان دارد، اینجا می‌توانیم در اکثر اصالة البرائة را جاری کنیم. پس نتیجه این شد، کسانی که قائل‌اند به اینکه علم اجمالي منحل نمی‌شود، قبح عقاب بلا بیان وجود دارد، اینجا نمی‌توانند اصالة البرائة نقلی را جاری کنند و در این قسمت حق با مرحوم آقای خوئی قدس سره الشریف است.

بحث از اینجا شروع شد که مرحوم آخوند می‌فرمایند ما اصالة البرائة عقلی جاری نمی‌کنیم، اصالة البرائة نقلی جاری می‌کنیم تا اینجا يك اشكال به مرحوم آخوند وارد است که بین اینها تفکیک نمی‌شود البته روی مسئله‌ی انحلال. اما روی مسئله‌ی غرض تفکیک خیلی واضح و روشن است، اما روی مسئله‌ی عدم انحلال اگر کسی قائل به عدم انحلال شد اینجا نمی‌تواند برائت نقلیه را جاری کند.

اشکالی که به فرمایش مرحوم آخوند است این است که آخوند خودشان در متن کفایه يك سؤال و جوابی را مطرح کردند و آن سؤال این است که مستشکل می‌گوید اگر شما برائت نقلی را جاری می‌کنید برائت از اکثر را جاری می‌کنید، نتیجه این می‌شود که حدیث رفع می‌آید جزء مشکوک زائد را برمی‌دارد، اما بیش از این حدیث رفع دیگر توانایی ندارد، حدیث رفع اثبات نمی‌کند آنچه که واجب است این اقل است، بعبارة أخرى ما از اول در بحث اقل و اکثر اینطور مطرح می‌کردیم که يك مرکبی را شارع واجب کرده، نمی‌دانیم این مرکب به چه نحوی است؟ آیا نه جزئی است یا ده جزئی؟ وقتی می‌گوئیم شارع يك مرکبی را واجب کرده مقصود این است که يك مرکب تامی را واجب کرده. حدیث رفع می‌گوید این جزء دهم ظاهراً واجب نیست اما اثبات نمی‌کند که اقل واجب است و باید اتیان شود. مرحوم

آخوند ثر پاسخ می‌فرماید: اگر حدیث رفع را کنار ادله‌ی اجزاء قرار بدهیم نسبت حدیث رفع به ادله‌ی اجزاء می‌شود نسبت مستثنی به مستثنی منه و جمع بین اینها این می‌شود که تمام این اجزاء واجبٌ إلا فی فرض الجهل.

مرحوم آقای خوئی می‌فرماید اساساً ما نیازی به اینکه دلیل دیگر دلالت بر وجوب بقية الأجزاء کند نداریم، چرا؟ چون ما اینجا علم اجمالي داریم، خود این علم اجمالي به وجوب اقل مردّد بین اینکه این اقل به نحو اطلاق واجب است یا به نحو تقیید، این را مکرر گفتیم و ان شاء الله در ذهن آقایان ملکه شده، در بحث اقل و اکثر ارتباطی، البته یکی از بیان‌ها که همین مرحوم آقای خوئی بیشتر بر آن اعتماد کرد این است که نمی‌دانیم اقل بنحو المطلق واجب است؟ اطلاقی که لا به شرط قسمی است، یا به شرط شيء واجب است؟ یعنی به شرط الأكثر. حالا این اصطلاحات را هم اگر نیاوریم می‌گوئیم علم اجمالي داریم به اینکه یا اقل واجب است یا اکثر، علم اجمالي داریم وقتی آمدم در اکثر برائت جاری کردیم خواه ناخواه اقل تعین پیدا می‌کند و ما دیگر نیازی به دلیل دیگر غیر از علم اجمالي برای اثبات وجوب اقل نداریم و شاید تا این مقدار در ذهن شما آقایان هم آمده باشد که وقتی ما علم اجمالي داریم، حالا می‌گوییم برائت آمد يك قسمتش را برد، آن قسمت که از دایره وجوب خارج نشده! پس برای قسمتی که باقی می‌ماند برای وجوبش ما نیازی به دلیل دیگر نداریم، این هم فرمایش متینی است.

اشکال مستشکل این است که شما بعد از اینکه اکثر را از وجوب خارج کردید چه دلیلی بر وجوب الأقل دارید؟ مرحوم آخوند وجوب تمام اجزاء حتی اکثر را فرض می‌کند، می‌گوید در واقع اگر گفتیم تمام الأجزاء حتی اکثر هم واجب است اما حدیث رفع می‌گوید این وجوب الأجزاء فی فرض العلم است و در صورت جهل دیگر واجب نیست!

واقع مسئله این است که جواب آخوند يك جواب مجمل مبهم و بی‌نتیجه‌ای است و همین جواب مجمل مبهم هم درست نیست! یعنی در عین اینکه این جواب از آن اشکال نیست اصلاً این مشکل را حل نمی‌کند، مستشکل می‌گوید ما چه دلیلی برای وجوب اقل داریم؟ این جواب مرحوم آقای خوئی جواب خوبی است که ما نیاز نداریم به دلیل بر وجوب اقل، خود علم اجمالي برای وجوب الأقل کافی است و نیازی به دلیل دیگر هم ندارد.

نکته مهم‌تر در اینجا این است که مرحوم آقای خوئی می‌فرماید به نظر من برای مرحوم آخوند خراسانی يك خلطي شده بین مسئله جهل و مسئله اضطرار، بین مسئله جهل و مسئله اکراه، بین مسئله جهل و مسئله نسیان، یعنی ما يك حکمي در باب اضطرار و اکراه و نسیان داریم، این ارتباطي به باب جهل ندارد و مرحوم آخوند آمده این را در باب جهل مطرح کرده. در باب اضطرار اگر يك مرکبي براي ما واجب باشد و ما مضطر به ترك يك جزء از اجزاء او شدیم، اگر شارع آمد يك مرکبي را واجب کرد و فرمود هفت دور طواف واجب است حالا ما مضطر شدیم یا مکره شدیم به ترك يك جزء از اجزاء این مرکب، اینجا می‌گوئیم براي بقیة الأجزاء و وجوب بقیة الأجزاء ما دليل لازم داریم. در باب صلاة این دليل را داریم که الصلاة لا تترك بحال، لا تسقط بحال، در باب نماز دليل داریم، دليل می‌گوید اگر شما بر بسیاری از اجزاء نماز هم عذر پیدا کردید اما بقیه‌اش را باید انجام بدهید. می‌فرمایند مثلاً در باب روزه ما چه دليلي داریم؟ شارع فرموده از اول طلوع فجر تا غروب و مغرب باید امساک کنی و امساک واجب است، حالا اگر کسی را مکره کردند به افطار در پنج دقیقه، یا این آدم مریض بود و داشت جانش را از دست می‌داد مضطر به این شد که پنج دقیقه آب بخورد یا غذایی بخورد، اینجا می‌فرمایند ما دليلي نداریم در اینکه در بقیه‌ي وقت باید افطار نکند و امساک کند! این مسئله‌اي که در ماه رمضان زیاد از آقایان سؤال می‌کنند که اگر کسی مضطر شد و یا مریض شد، يك لیوان آب خورد آیا بقیه‌ي زمان را باید امساک کند به عنوان الامتثال، حالا يك وقتی است که يك مرجع تقلید می‌گوید بقیه زمان را احتراماً امساک کن، آن يك امر علي حده‌اي است اما به عنوان امتثال وجوب روزه «کتب علیکم الصیام» بگوئیم الآن در این ده ساعت پنج دقیقه‌اش من مضطر به افطار شدم، من موظف بودم به امساک في جميع الاوقات در این ده ساعت، حالا که اضطرار پیدا کردم براي پنج دقیقه، آیا بقیه اوقات به عنوان امتثال این مأمور به لازم است؟ ایشان می‌فرماید اینجا است که دليل لازم داریم، در باب صلاة اگر کسی اضطرار به ترك بعض الأجزاء شد دليل می‌گوید باید بقیة الأجزاء را بیاورد، اما در باب روزه چنین دليلي نداریم.

مورد دوم که دليل نداریم در باب وضو است که اگر کسی آبی هست براي اینکه صورت و دست راستش را بشوید اما این آب براي شستن دست چپ کافی نیست آیا اینجا بگوئیم وضو بر این واجب است حالا که قدرت ندارد دست چپ را بشوید اما آن مقداري که قدرت دارد انجام بدهد؟ دليل نداریم. حالا اگر ما بعداً آمديم قاعده‌ي میسور را کبرویاً اثبات کردیم و صغرویاً تنقیح کردیم آن يك امر علي حده است که خیلی‌ها هم قبول ندارند، اگر کسی قاعده‌ي میسور را قبول نداشته باشد اینجا می‌گوییم در باب روزه دليلي بر وجوب امساک در بقیه‌ي وقت نداریم، در باب وضو دليلي بر شستن این دو جزء که فقط آب براي او کفایت می‌کند نداریم، اینجا است که نیاز به دليل دارد. اما مرحوم آقای خوئی می‌فرماید در باب جهالت اگر انسان جهلاً يك جزئي را ترك کرد براي بقیة الأجزاء ما دليل براي وجوبش لازم نداریم، همان ادله‌ي اولیه که آمده این فعل را واجب کرده به قول ایشان اقم الصلاة یا به قول ایشان آن ادله‌اي که می‌گوید اجزاء واجب است، وقتی يك جزئي را جهلاً ترك کرد دیگر نیازی به اینکه يك دليل جدیدی بیاید بگوید بقیة الأجزاء را شما باید انجام بدهید نداریم.

جمع بندی بحث: مرحوم آخوند اشکالي را مطرح کردند و جواب دادند، عرض کردم که جواب مرحوم آخوند جواب اشکال نیست. مستشکل می‌گوید ما دليل دیگر لازم داریم، آخوند دليل دیگر را بیان نکرده، فقط فرموده نسبت حدیث رفع به ادله‌ي اجزاء نسبت مستثني به مستثني منه است، مستثني به مستثني منه که شد چه دليلي داریم بر اینکه اقل واجب است؟ آخوند اشکال را پذیرفته، یعنی می‌پذیرد که در صورت جریان برائت نقلي نیاز به يك دليل دیگری داریم که دلالت بر وجوب اقل کند. آخوند اشکال را پذیرفته منتهي دليل را اینطوری ذکر کرده ما هم می‌گوئیم کجای این دليل شد؟ يك امر مجمل و مبهمی شما در اینجا ذکر کردید و رد شدید.

مرحوم آقای خوئی اصل اشکال را نمی‌پذیرد و می‌فرماید ما اصلاً نیازی به دليل دیگر نداریم، با وجود علم اجمالي ما نیازی به اینکه يك دليل دیگر بعد از رفع اکثر بگوید اقل واجب است، نداریم. در باب جهل نیاز نیست اما در باب اضطرار و اکراه به دليل دیگر احتیاج است. می‌گوئیم اگر يك مرکبي واجب شد، شما نسبت به ترك يك جزء آن جاهل بودید بقیة الأجزاء نیازی به دليل دیگر ندارد اما اگر يك مرکبي واجب شد و نسبت به ترك يك جزء آن و ترك يك جزء اضطرار پیدا کردید، براي بقیة الأجزاء ما دليل لازم

داریم.

نمیتوان گفت راهی که آقای خوئی طی کردند يك تفاوت خیلی جوهري با راه آخوند دارد، نه آن هم خیلی نزدیک است، در جواب ایشان عرض کردم که بالأخره علم اجمالی هم از ادله اجزاء متولد می‌شود و از جای دیگری نیامده! فرقی در این است که آخوند پذیرفته است که نیاز به دلیل دیگر داریم و دلیل دیگر را جمع بین اینها قرار داده. مرحوم آقای خوئی می‌فرماید ما نیاز به دلیل دیگر نداریم.

نتیجه بحث در مبحث دوم- جریان برائت نقلی در اقل و اکثر ارتباطی

تا اینجا ما دوران بین اقل و اکثر را از نظر برائت عقلی و از نظر برائت نقلی بحث کردیم؛ نتیجه و نظر ما این شد که هم برائت عقلی و هم برائت نقلی جاری است، اشکالاتی که در برائت عقلی بود همه را جواب دادیم اما کسانی مثل مرحوم آقای خوئی هم همین نظر را دارند که هم برائت عقلی و هم نقلی جاری است، امام همین نظر را دارد، همه به تبع شیخ الأعظم هم برائت عقلی و هم برائت نقلی را جاری می‌دانند، اما مرحوم نائینی و مرحوم آخوند فرمودند برائت عقلی جاری نیست، اما برائت نقلی جاری است.

بحث دیگری که در اینجا باید دنبال کنیم این است که آیا اینجا استصحاب جریان دارد یا نه؟ یعنی بگوئیم این اکثر قبلاً واجب نبوده و حالا استصحاب کنیم عدم وجوبش را، این اکثر قبلاً جزء نبوده و استصحاب کنیم عدم جزئیتش را. مرحوم شیخ انصاری بحث استصحاب را در رسائل مطرح کردند آن وقت استصحاب را در ما نحن فیه تارةً مستصحاب را طوری قرار می‌دهند که از آن اشتغال فهمیده می‌شود و نتیجه این می‌شود که باید اکثر را آورد و تارةً طوری قرار دادند که نتیجه‌اش برائت می‌شود که حالا کلام شیخ را در رسائل ببینید، کلام مرحوم آقای خوئی را هم در مصباح الاصول ببینید، این هم بحث مهمی است که در اینجا استصحاب می‌تواند میدان‌داری و ورود پیدا کند یا خیر؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين